

ایماها و اشاره‌ها

منتخبی از طنزهای چاپ شده در نشریات
و سایتهای اینترنتی

عبدالقادر بلوچ

-
- ایماها و اشارہا
 - عبدالقادر بلوچ
 - 2005
 - چاپ اول
 - ناشر



این اثر طبق قوانین بین‌المللی ثبت نشده است. برای هر گونه تکثیر و فتوکپی که به خاطر منافع مادی باشد تماس بگیرید با هم اقدام کنیم.

ایماها و اشاره‌ها
عبدالقادر بلوچ
طرح روی جلد: میثاق بلوچ

آدرس الکترونیکی: peerok@hotmail.com

فهرست

- 11..... پیشگفتار
- 13..... مصاحبه با تاریخ
- 15..... ارز کنم که!
- 16..... زرشک
- 17..... اشتهای انقلابی
- 18..... بیانیه مشترک
- 19..... تفسیر سیاسی هفته
- 20..... ترور هادی خرسندی
- 21..... عزرائیل مقصر است
- 22..... «جاری» یا «روان»

- 23..... موسیقی حلال است
- 24..... اعترافنامه فرج سرکوهی
- 26..... در باب فسق و فجور مادر
- 27..... فیلم انقلابی در سطح بین‌المللی
- 29..... مشخصات شارلاتان‌های سیاسی
- 31..... میوه زندگی
- 32..... تابوها را چگونه می‌شود شکست
- 33..... چرا ما نظر نمی‌دهیم
- 34..... کراوات یک رئیس
- 35..... توریست و اسلام
- 36..... پیست شتر سواری در قم
- 37..... فرق کمر ما و کمر رئیس‌جمهور
- 38..... استعفا حرام شرعی است!
- 39..... فتنه دشمنان
- 40..... انتخاب بصیرانه
- 41..... اخبار مکتبی
- 42..... عمل انقلابی
- 43..... دکه‌های امر به معروف
- 44..... هشت مارس
- 45..... چهارشنبه سوری مکتبی
- 46..... پیام نوروزی از بالا به پایین
- 47..... خدا کند خیر باشد

- 48.....جواد و بیضه‌ها!
- 49.....تیغ رئیس‌جمهور
- 50.....مصاحبه با یک خر
- 52.....گاومان زابید
- 53.....تروریسم بین‌الملل
- 54.....شکسته نفسی
- 55.....امنیت ملی
- 56.....خشتک بحران ساز
- 57.....انقلاب دیوانه
- 58.....آموزش نعل کردن
- 59.....حقوق بشر
- 61.....آموزش و پرورش
- 63.....داستان آن کره خر
- 64.....من و تو چرا ما نمی‌شویم؟
- 66.....لباس ملی
- 67.....مجرمان کراواتی
- 68.....بابا آب داد
- 69.....شورت‌ها و شرط‌ها
- 70.....مسائل علمی در کلاسهای مختلط
- 71.....الخلیج الفارس
- 72.....فیلم امام
- 74.....سیل‌بند

- 76.....فیلم کوسه
- 77.....شیخ و خر
- 78.....چاره
- 79.....نتیجه تحقیق
- 80.....پرسش و پاسخ
- 81.....من و خاتمی و سفر آفریقا
- 82.....بیست و دوم بهمن
- 84.....علت نگرانی
- 85.....برو بیدار شو از خواب
- 86.....آموزش سربازان انگلیسی
- 87.....باران کک تنبان

وقتی که حاکمان دیکتاتور می‌شوند، بدا به حال ملتی که قهرمان
نداشته باشد.

تقدیم به افراد گمنامی که برای آزادی به زندان افتادند، شکنجه شدند
و جان خود را از دست دادند.

پیشگفتار

روزانه نویسی هم عطش انسان را برای نوشتن از بین می‌برد و هم وقتی برای تجربه کردن سایر عرصه‌های نوشتن باقی نمی‌گذارد. خصلت روزانه بودن و ارتباط تنگاتنگ با مسائل روز چیزی است که به طنزنویسی روزانه برد اجتماعی وسیعی می‌دهد و نویسنده را به سرعت سرشناس می‌کند اما نوشته به همان سرعت کهنه و از دور خارج می‌شود. همین امر سبب می‌گردد که دست و دل انسان به انتشار این آثار به صورت کتاب نرود.

با توجه به شرایط خاص سیاسی اجتماعی سالهای اخیر، احساس کردم دستچینی از آنچه که در این دوران نوشته‌ام می‌تواند حکم نوعی دریچه را داشته باشد که در آینده بشود از آن به اکنون ما نگریم.

از محمد دوستدار گرامی به خاطر بازخوانی متن و اصلاحات فنی سپاسگزارم.

مصاحبه با تاریخ

س- جناب تاریخ شما چرا بعضی وقتها ورق نمی‌خورید؟

ج- من خودبخود ورق نمی‌خورم. آنهایی که باید مرا ورق بزنند در صفحات من به سر و کله‌ی هم می‌زنند.

س- نقش مردم را در ورق خوردن خود رد می‌کنید.

ج- مردم «رژیم گزیده» شده‌اند. رژیم گزیده از ورق زدن تاریخ می‌ترسد.

س- چرا بعضی از صفحات شما سیاه می‌شود؟

ج- وقتی در صفحات من تر و خشک را با هم می‌سوزانند صفحات من دود می‌گیرد و سیاه می‌شود.

س- فعالیت‌های ما خارج نشینان در راستای ورق خوردن شما هست؟

ج- بعله. اما در تلاشید که مرا بر عکس ورق بزنید.

اختلافاتتان چنان عمیق می‌شود که برای جدا کردن دخالتهای نیروهای حافظ صلح سازمان ملل لازم می‌شود.

س- بعضی‌ها معتقدند باید از تاریخ درس گرفت. آیا شما تدریس هم می‌کنید؟

ج- بعله. اما کسانی که باید از من درس بگیرند معمولاً آنرا به دیگران توصیه می‌کنند.

س- می‌گویند شما تکرار می‌شوید. آیا این حقیقت دارد؟

ج- خیر. مرا تکرار می‌کنند.

س- از پدر و مادر خود بگویید.

ج - پدرم را «پشت پرده» در آوردند و مادرم به عزا نشست.

- برایتان صفحات درخشانی آرزو دارم.

- اِهه. متشکرم.

«ارز» کنم که!

این «ارز» واقعاً ضدانقلاب است. با آنکه مقامات جمهوری اسلامی مرتب آنرا «می‌بخشند»، دست از محاربه برنمی‌دارد و ساعت به ساعت سقوط کرده خوراک تبلیغاتی برای دشمنان مملکت درست می‌کند. صبر هر چقدر که انقلابی باشد اندازه‌ای دارد، شما شاهد باشید اگر از فردا آنرا بسته بسته و دسته دسته از مملکت بیرون کردند گناه به گردن خودش است.

مملکت انقلابی‌ای که تحصیلکرده‌ها و روشنفکران و متخصصین ضد انقلاب را از کشور بیرون کرد کجای کارش لنگ ماند که حالا این «ارز» پر رو دور برداشته؟

مملکت را «ارز» می‌چرخاند یا امدادات غیبی؟
باید توی دهان چنین ارزی زد. باید هر چه زودتر از مملکت بیرونش کرد!

زیاده «ارزی» نیست!

زرشک

رژیم می‌خواست بیر کاغذی را پاره کند و زمین‌های اشغالی فلسطینی‌ها را بگیرد و انقلاب را در لیست کالاهای صادراتی بگنجاند و مستضعفان جهان را آنقدر خوش کند تا از خوشی بمیرند و طبقه را از بین ببرد و به ملت چندان نفت بدهد که به جای آب، نفت بخورد و شوروی کافر را مسلمان بکند و راه قدس را از طریق کربلا اتوبان کند و گرگ را مجبور کند که گوسفند را بغل کند و سنگ را حکم دهد که شیشه را نشکند، اما چهارتا دلال ارز از خدا بی خبر با دوتا جهانگرد آسیای میانه چنان ستون‌هایش را لرزاند که اینجانب دیروز مستضعفی را دیدم که در خیابان تلو تلو می‌خورد و به بزک خود می‌گفت:

بُزک جان! می خواهی بمیری بمیر! چون بهار آمد و چیزی جز زرشک نیاورد!

اشتهای انقلابی

به هزار میلیون می‌گویند یک میلیارد. اگر این یک میلیارد بی نوا را بگذاری لب تاچه، ماهی نیم میلیون تومانش را خرج کنی، صد و شصت و شیش سال و شیش ماه طول می‌کشد که تمام بشود. محسن رفیق‌دوست و شرکاء صد و بیست و سه عدد از این میلیاردها را کش رفته‌اند.

اگر شرکاء همانطور که اعلام شده دوازده نفر هم باشند، سهم امام در رفته، برای هر کدامشان ده میلیارد می‌ماند که از قرار ماهی نیم میلیون تومان خوردن و خوابیدن، برای هزار و شیشصد و شصت و شیش سال آنها و بچه‌ها و نوه نتیجه‌ها کافی خواهد بود. به این می‌گویند اشتهای انقلابی!

بیانیه مشترک

اخیراً مشاهده می‌شود که تنی چند از نویسندگان برای خدش‌دار کردن نظام جمهوری اسلامی اقدام به وفات‌های مشکوک می‌نمایند. تحقیقات ما نشان می‌دهد که در آینده‌ای نه چندان دور دوباره افرادی از بین این‌ها با اقدام‌هایی شبیه تصادف با کامیون، سقوط به دره، غرق شدن و مفقودالاثر گشتن بار دیگر کارنامه‌ی سراسر افتخار نظام را لکه‌دار می‌کنند.

ما ضمن هشدار به ملت شهیدپرور، به نویسندگان و شعراپی که مرتکب این گونه اعمال شوند اعلام می‌کنیم که ضمن مصادره اموال، با بازماندگان آنها با اشد مجازات برخورد خواهد شد.

انصارالله تهران و حومه

تفسیر سیاسی هفته!

هفته‌ی گذشته رأی یک دادگاه در آلمان باعث شد که دهها هزار ایرانی در سراسر دنیا فکر کنند جمهوری اسلامی دچار دردسر بزرگی شده است، اما آگاهان سیاسی معتقدند در عالم سیاست جار و جنجال‌های پر سر و صدا ایجاد گرفتاری‌های بزرگ نمی‌کند. یکی از کارشناسان نمایش‌های سیاسی که اصرار فراوانی داشت عکسش را چاپ کنم به خود بنده گفت:

معمولاً اگر بنا باشد پدر کسی را در بیاورند آن را در سکوت و پشت درهای بسته انجام خواهند داد.

کوتاه سخن آنکه ناظران و آگاهان و دست اندرکاران همه با هم متحداً و متفقاً تأکید کرده‌اند که از این به بعد دولت آلمان از ترس دادگاهش، به ایران از طریق قاچاق جنس خواهد فروخت. صد البته ممکن است قیمت‌ها تا دویست درصد افزایش یابد!

ترور هادی خرسندی

شاهد C در دادگاه می‌کونوس آلمان اعتراف کرد که جمهوری اسلامی می‌خواسته هادی خرسندی را ترور کند. با شنیدن این خبر همه مانده‌ایم که در این باره چه بنویسیم.

اگر ترور شده بود مشکلی نبود، ما برای تجلیل از مردگان به فوق تخصص رسیده‌ایم. تا حالا حلو‌احلوایش کرده و به تمام زبان‌های زنده‌ی دنیا از بزرگی خودش و سحر قلمش و نیش طنزش قلم‌فرسایی کرده بودیم.

مردم دسته‌دسته به کتابفروشی‌ها هجوم برده کتاب «آیه‌های ایرانی» او را می‌خریدند و بعد از خواندنش به نشریات نامه می‌نوشتند و دوقورت ونیم طلبکار می‌شدند که چرا اینگونه شخصیت‌ها را قبل از ترور معرفی نمی‌کنند!

نویسنده‌ها هر کدام به فراخور حال، مرگ نامه‌ای تحسین آمیز برایش می‌نوشتند.

ما چون زنده‌های خودمان را تحویل نگرفته‌ایم حالا رویمان نمی‌شود در مورد هادی‌ای که ترور نشد چیزی بنویسیم.

اصلاً آدمی که نه ترور شده نه به مرگ طبیعی وفات فرموده چیز نوشتن ندارد. قدردانی در زمان حیات چاپلوسی است! باشد طلب هادی. خدا را چه دیده اید شاید کشتندش!

عزرائیل مقصر است

یک زن ایرانی در یک دادگاه آلمان به دست پلیس آن کشور کشته شد!

خسونت و نژادپرستی در آلمان زیانزد همه است. ولی تا حالا کسی از آمریکا و یا ناکسی از اروپا چنگ و دندان یا اعلامیه‌ی بی‌جانی برای حضرت «گاز سمی صادر کن» صادر نفرموده. اگر همین قتل در هر جهنم دره‌ی دیگری صورت می‌گرفت خشک آنها را با «حقوق بشر» پایین می‌کشیدند. حالا چون این قتل ناقابل در آلمان صورت گرفته فدای سرش. اصلاً آن پناهنده خودش مردنی بود، عزرائیل گلوله پلیس را بهانه کرد تا روحش را قبض کند. پارلمان اروپا که زورش به اسرائیل نمی‌رسد چه توقعی که جلوی عزرائیل سینه سپر کند. خواندن «انا لله و انا الیه راجعون» در چنین مواردی انسان را راحت می‌کند. ملتی که در سطح دنیا هیچ چیز ندارد، اوراد داشته باشد می‌تواند کشکش را یکجوری بسابد!

«جاری» یا «روان»؟

سال‌ها قبل تب و تابی افتاده بود که باید زبان فارسی از واژه‌های عربی پاک شود. کارهایی هم صورت گرفت مثلاً روی نامه‌های اداری که قبلاً نوشته می‌شد «محرمانه مستقیم» قرار شد به فارسی بنویسند «کس‌ندان سیخکی».

خنده دار بودنش را می‌گفتند به مرور از بین می‌رود و جا می‌افتد. ظاهراً نشد و خودش بر افتاد.

اخيراً در نشریات فارسی زبان به جای «سال جاری» می‌نویسند «سال روان». با توجه به اینکه امروزه سالها مثل برق می‌گذرند بهتر بود می‌نوشتند «سال دوان» که نیشی هم داشته باشد.

به هر تقدیر چون جوّ جوّ گذشته نیست به خاطر مراجعه به آراء عمومی به عمه‌ام مراجعه کرده و نظرش را راجع به جاری و روان بودن سال پرسیدم. نامبرده فرمودند:

این قرتی بازی‌ها مال شماست ما بیچاره‌ها می‌گوییم «امسال» کاری هم به «روان» کسی نداریم که جاری است یا پاک!

موسیقی حلال است و لاکن کلاسش حرام است!

رشته موسیقی دانشگاه آزاد را حذف کرده‌اند. ظاهراً دلیلش این است که دانشگاه نمی‌تواند برای دانشجویان کلاس‌های جدا بگذارد. حرف کلاس‌های مختلط را هم نزنید، شرمی گفته‌اند و حیایی می‌باید!

مجسم بفرمایید که یک دانشجوی پسر فلوتی به آن درازی را در انظار آن همه خواهر بگیرد دستش اینور و آنورش را نگاه کند یک لبخند غیر اسلامی هم بزند و بعد فلوت را ببرد به دهانش! لاحول ولا...

یا دختری پاکدامن و عقیف ویلن را برداشته در مقابل نگاه‌های شیطنت بار و خنده‌های نخودی سایرین ناگهان با بی‌شرمی دست چپش را بلانسبت شما از آرنج دولا نموده بعد با دست راست آن «یارو» را بردارد و با بی‌شرمی از اینور ببرد آنور و از آنور بی‌آورد اینور! آنوقت از انقلاب چه می‌ماند؟

دخترها بهتر است بروند شوهر بکنند، حتماً نباید که دایره و تنبک زدن یاد بگیرند! زیاد هم نباید پیله کرد یکهو ولی فقیه دخالت می‌کند آنوقت خر بیار و فتوا بار کن.

اعترافنامه فرج سرکوهی!

رژیم اعلام کرده که فرج سرکوهی طی نامه‌ای به کمیسیون حقوق بشر جمهوری اسلامی به جرمهای خود اعتراف کرده است. چون متن آن اعترافات را منتشر نکرده‌اند من متنش را برایتان حدس نویسم می‌کنم.

بسم‌القاسم الجبارین

این اعترافنامه مال اینجانب فرج سرکوهی می‌باشد و هیچکس نسبت به آن حقی ندارد. از یابنده درخواست می‌شود آن را به وزارت اطلاعات پست کند.

اما بعد، با سلام به امت شهیدپرور اعتراف می‌کنم که آلمان بیخودی جمهوری اسلامی را در دادگاه محکوم کرد. این جمهوری خیلی بیگناه است. من خیلی سعی کردم که گم بشوم و در آن ایام به آلمان گفتم که نود میلیون دلار به جمهوری اسلامی وام ندهد! یکی از جرمهای من انتخابی بود که مردم در مقابل رأی حضرت امام خامنه ای انجام دادند و به جای ناطق نوری، خاتمی را انتخاب

کردند. در ضمن زلزاده را من از کوچکی می‌شناختم. از همان قدیم‌الایام همیشه گل می‌خرید و می‌رفت بیابان و می‌گذاشت افراد

ناشناس او را «کاردی» بکنند. البته این بار چون توطئه آمریکا هم بود، گلهایش پژمرده از آب در آمد و خودش وفات کرد!

و من خودم در این زندان دیدم که سعیدی سیرجانی اینجا در بهشت زندگی می‌کرد و چندین جلد کتاب در سلولش گذاشته بودند که بخواند و سرگرم بشود. ولی ایشان نخواند و وفات کرد

یکی دیگر از اعترافات من به ملت ایران نامه «ما نویسنده‌ایم» می‌باشد که توطئه صهیونیست‌ها به سر کردگی رضا براهنی بود. من شهادت می‌دهم که تمام این آقایانی هم که تا حالا به طرز مرموزی کشته شده‌اند نویسنده نبودند و فقط برای بد نام کردن نظام هر کدام چند جلد چرت و پرت نوشته‌اند.

درضمن، این کلینتون هم هر روز به من تلفن می‌کرد و چون انگلیسی بلد نبودم به عربی چند کلمه‌ای با هم حرف می‌زدیم.

یک اشتباه کوچولوی دیگر که من مرتکب شدم این بود که مقالات صدام را که به اسم مستعار بود، در آدینه چاپ می‌کردم.

در خاتمه، از خانواده شهدا و مقام رهبری و رئیس جمهور می‌خواهم مرا به دو بار اعدام محکوم بکنند و از کمسیون حقوق بشر جمهوری اسلامی می‌خواهم که اعتراض نکنند.

این نامه را من الآن تک و تنها دارم می‌نویسم و این برادر جان برکف برای آنکه حوصله‌ام سر نرود، کنارم نشسته.

در خاتمه ممکن است من برای اعدام صبر نکرده خودم را با طنابی، چیزی خودکشی کردم.

السلام علیکم من التبع الهدی احقر العباد فرج سرکوهی

در باب فسق و فجور مادر!

حجة الاسلام بکایی استاد دانشگاه امام جعفر صادق فرمودند:
اگر مادری فسق و فجور کند فرزندش می‌تواند او را حبس کند و به
زنجیر بکشد!

این استاد بزرگوار مشخص نفرمودند که آیا فرزند دختر هم این
حق را دارد یا فقط پسر می‌تواند این کار را بکند. در ثانی اگر
پدر در قید حیات بود و خواست دخالت کند و جلوی فرزند را
بگیرد آیا شرعاً می‌شود یک تبر هم به گردن نامبرده زد؟

حالا اگر فرزندی مادر نداشت و لاکن عمه‌اش با بی‌پروایی فسق و
فجور می‌کرد و پسر عمه جان هم در شهرستان دیگری بود، آیا
می‌توان عوض حبس کردن عمه‌جان را خفه کرد؟

از این سئوالات که بگذریم، این حجة الاسلام بکایی دیدن دارد. اگر
دیدنش مشکل باشد کاش حداقل آدم بتواند برود دانشگاه امام جعفر
را بازدید بکند.

فیلم انقلابی در سطح بین المللی

طبق بخشنامه‌ای، در فیلم فارسی زن نباید بدود! مادر و دختر نباید یکدیگر را ببوسند! زن وقت نشستن نباید خم بشود! کلوزآپ گرفته نشود! شخصیت منفی فیلم نباید ریش داشته باشد! و...

حالا فرض کنید من می‌خواهم فیلمی بسازم که در آن مرد ریشوی ظاهراً بدجنس اما در واقع نیکوکار به قصد دادن صد تومان به طرف زنی فقیر راه می‌افتد.

زن تا مرد را می‌بیند پا به فرار می‌گذارد و کمک می‌طلبد...، اما آنطرفتر می‌افتد و پایش می‌شکند. در همین موقع دخترش از راه می‌رسد و او را در بغل گرفته می‌بوسد و مرد ریشو را که از راه رسیده و صد تومان به طرف آنها دراز کرده، به فحش می‌بندد و می‌گوید :

بخورد توی سرت با اون قیافه عبوس و ترسناکت، برو سر و ریختت رو درست کن شپشو!

اما زن با مهربانی دست دراز می‌کند صد تومانی را بر می‌دارد. می‌خواهد بلند شود و بایستد اما صد تومانی می‌افتد. فیلمبردار کلوزآپ می‌کند. از چشمان زن و مرد ریشو قطره اشکی می‌چکد روی صد تومانی...

در جمهوری اسلامی این فیلم باید این طور کارگردانی بشود: چون باید معلوم شود که مرد بدجنس است پس نمی‌تواند ریش داشته باشد. لذا ریشش را در جا می‌تراشیم.

چون دویدن زن ممنوع است مرد ریش تراشیده صد تومان در دست، عقب عقب شروع می‌کند دویدن و زن آهسته آهسته به طرفش می‌رود و در نتیجه نمی‌افتد. لذا دختر وارد صحنه می‌شود و چون مسئله بوسیدن منتفی شده، لذا سنگ بزرگی برداشته می‌کوبد به لنگ مامانش. زن می‌افتد. در اینجا برای مرد ریش تراشیده که از اینجا بناست آدم خوبی باشد فوری یک ریش می‌گذاریم و می‌رسانیمش بالای سر زن افتاده. به خاطر حضور نامحرم، دختر چادرش را می‌کشد سرش و عاطل و باطل یک گوشه می‌ایستد.

چون اشکی در کار نیست، روی دست مرد ریش دار که صد تومان را می‌دهد، کلوزآپ می‌کنیم و تصویر ثابت می‌شود.

اسم فیلم را می‌گذاریم: عمه‌اش به قربانش!

خدا را چه دیده‌اید، شاید در سطح بین‌المللی جایزه‌ای هم ببرد.

مشخصات شارلاتان‌های سیاسی

- سواد سیاسی ندارند اما ادعای سیاسی دارند.
- کار سیاسی نمی‌توانند بکنند اما کارشکنی سیاسی می‌کنند.
- از انصاف کم و روی فراوان برخوردارند.
- حرفی برای گفتن ندارند اما در آسمان و ریسمان کردن ید طولایی دارند.
- اگر با آنها باشی هر ایرادی داشته باشی مهم نیست، اگر با آنها نباشی هر حسنی داشته باشی مهم نیست.
- اگر استفاده کردن از چند واژه را ممنوع کنید، از سخن گفتن می‌مانند.
- به صورت قبيله‌ای حرکت، به صورت ملخی حمله و به روش حذفی برخورد می‌کنند.
- از وضع مالی خوبی برخوردارند و استطاعت این را دارند که خود هر آشی بشوند.

- از جعل سند و خبر ایایی ندارند.
- هدفشان از مبارزه حکومت کردن به مردم است نه به حکومت رساندن مردم.
- آب را در هاون چنان ماهرانه می‌کوبند که شما هم باورتان می‌شود که دارند کاری می‌کنند.
- پوستشان چون کرگدن کلفت است اما چون ماهی لغزنده‌اند.
- در دهی که آنها را راه نمی‌دهند با پررویی سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گیرند.
- مردم آنها را خوب می‌شناسند اما آنها مردم را اصلاً نمی‌شناسند.
- ذره‌ای آبرو ندارند اما سخت مواظبند آبرویشان نرود.
- مرتب سنگ مردم را به سینه می‌زنند اما تره برای احدی خورد نمی‌کنند.
- در مایه ابو عطا فعالیت می‌کنند، در مایه دشتی منت می‌گذارند، در مایه شور طلبکار می‌شوند.
- مخالف تمام رهبران مرده و زنده جهانند اما عاشق رهبر شدند.
- یقه‌اشان را نگیرید که حاشا می‌کنند. مچشان را نگیرید که طفره می‌روند. حالشان را نگیرید که به صحرای کربلا می‌زنند.

میوه زندگی

بچه از همان اولین لحظاتی که نطفه‌اش بسته می‌شود میوه بودنش به چشم می‌آید. موقع تولد، گریه‌اش، دنیای خالی شما را پر میوه می‌کند.

در هفت سالگی شما صاحب میوه‌ی رسیده‌ای هستید که باید خیلی مواظبش باشید چون بچه‌های بزرگتر علاقه‌ی عجیبی دارند که میوه‌های کوچک را دستکاری کنند.

کلاس دهم و یازدهم اگر عاشق نشدند و به فکر خودکشی نیفتادند، یک چشم بهم زدن می‌خواهد تا به داشتن فرزندی دیپلمه افتخار کنید. سربازی رفتن اجباری است، فقط کاری بکنید جاهای خطرناک نیفتند چون تا پایان سربازی حتماً سرش را می‌برند.

اگر از سربازی برگشت و به فکر خارج رفتن نیفتاد و کنکور قبول شد، در جا باید به شما تبریک و تسلیت عرض کرد. تبریکش که معلوم است برای چیست، تسلیتش به این خاطر است که یک سال بعد توی تظاهرات می‌زنند پدرش را در می‌آورند.

یادتان باشد اگر جرأت کردید و سراغ بچه‌ی گمشده‌ی تان را گرفتید میادا به آن‌ها بگویید:

«پاره‌ی تتم. میوه‌ی زندگی‌ام». چون ممکن است به جرم توطئه علیه «امنیت ملی» دستگیرتان کنند.

تابوها را چگونه می‌شود شکست؟

برخی فکر می‌کنند برای شکستن تابوها باید از تیر استفاده کرد. در صورتی که تابوها در طول تاریخ پدر صاحب تیر را در آورده‌اند و خودشان آخ نگفته‌اند. برخی دیگر فکرمی‌کنند برای شکستن تابوها باید از پَر استفاده کرد. در صورتی که تابوها در عرض تاریخ هر چه بال و پر بوده گرفته‌اند و خم به ابرو نیآورده‌اند. طول و عرض تاریخ نشان می‌دهد که چه با پَر چه با تیر وقتی به جان یک تابو بیفتید نه تنها تابو نمی‌شکند، بلکه دسته‌ای لُج کرده با تیر و تفنگ دور تابو جمع می‌شوند تا محافظتش کنند. لذا، تبری‌ها باید کمی «پَری‌تر» و پریها باید کمی «تبری‌تر» بشوند و عوض تابو بیفتند به جان کسانی که از آن تابو نان می‌خورند.

چرا ما نظر نمی دهیم؟

چون در بسیاری از موارد ما نظری نداریم که بدهیم. در برخی موارد هم می‌دانیم که برای نظر ما کسی تره خورد نمی‌کند.

یکی دیگر از دلایلی که ما نظر نمی‌دهیم این است که می‌ترسیم توی دهان نظر ما بزنند و خودشان برای ما نظر تعیین کنند. اینجانب شخصاً از نظر، خاطره‌ی خوشی ندارم. زمانی که دوران خوش کودکی بود، ما همیشه ذوق کرده و بلافاصله هر نظری را که به نظرمان می‌رسید می‌گذاشتیم کف دست اطرافیان تا اینکه به ما گفتند ما نباید خودمان را نخود هر آشی بکنیم.

زمانیکه پای ما به مدرسه باز شد با احتیاط چند نظر خود را در میان گذاشتیم اما معلم ما گفت خوب شد ما حرف زدیم چون در غیر اینصورت ایشان فکر می‌کرد ما گنگ تشریف داریم! با این تمسخر، نظردهی ما به طور کلی کور شد تا رسیدیم به دبیرستان. در دبیرستان که نظرمان را گفتیم، دبیرمان بسیار عصبانی شد و داد زد: «مگر کسی نظر ترا پرسید؟» و چون جوابی برای سؤالش نداشتیم نزدیک بود اخراج بشوم.

در دانشگاه که نظرمان را گفتیم، اداره اطلاعات ما را احضار کرد و پدر پدرمان در آمد تا پسرش را از چنگ آنها درآورد. از آن موقع به بعد فقط ما یک بار توی اداره، نظرمان را گفتیم که بلافاصله رئیس ما گفت:

وقتی دو مهندس حرف می‌زنند یک عمله نباید برای بیلش بپرسد!

کراوات یک رئیس

رئیس انجمن انفورماتیک گیلان به خاطر زدن کراوات بازداشت شد. کار خوبی کرده‌اند، بی‌ایمانی به همین نحو شروع می‌شود. اول رئیس انجمن انفورماتیک یک استانی یواشکی یک کراوات می‌زند. بازداشتش نکردی، چند روز بعد ادکلن می‌زند. چیزی نگفتی، به هر چه برادر که ببیند می‌گوید «آقا» و تمام خواهران را «خانم» صدا می‌زند. این گناه را هم ندیده بگیری، تابستان احساس گرما می‌کند و می‌خواهد آستین کوتاه بپوشد. آستین کوتاه که پوشید خواهران یاد مساوات می‌افتند. وقتی خواهران مساوات خواستند، به آستین کوتاه رضایت نمی‌دهند و آستین حلقه‌ای می‌پوشند.

زنان که آستین حلقه‌ای پوشیدند، ایمان بر باد می‌رود. پس جرم رئیس انجمن انفورماتیک گیلان می‌تواند تلاش برای بر باد دادن ایمان مملکت باشد.

توریست و اسلام

معاون اجتماعی فرهنگی شهرداری منطقه هیجده گفت: اسلام اجازه نمی‌دهد «توریسم!» بدون حجاب در ایران گردش کند. حتم دارم منظور ایشان از توریسم، توریست بوده است. حتماً معاون اجتماعی شهردار شریعتش از من و شما بهتر است و الا معاون نمی‌شد. حالا باید دید چطور می‌شود مشکل اسلام و توریست را حل کرد.

اول ما باید با توریست‌ها حرف بزنیم و به آن‌ها بگوییم: ببین خانم توریست پوشیدن یک مقنعه و مانتو برای دیدن قبر کوروش واقعاً می‌ارزه. اگر قبول نکرد، خواهران زینب دست و پایش را نگه دارند دو تا برادر مقنعه ببندازند سرش چند نفر هم کشان کشان ببرندش و آثار باستانی را نشانش بدهند و بیاورندش مهرآباد برود پی کارش.

اگر کشورها اعتراض کردند کمی با آن‌ها گفتگوی تمدن‌ها می‌کنیم. اگر مجاب نشدند، هیئت تحقیق تشکیل می‌دهیم و می‌فرستیمشان پی نخود سیاه.

یک راه هم این است که بولدوزر برداریم تمام آثار باستانی را صاف کنیم. وقتی آثار باستانی نداشته باشیم، توریست می‌آید که چه غلطی بکند؟

پیست شتر سواری در قم!

می‌خواهند در قم پیست شتر سواری درست کنند! بهترین مکان برای ساختن چنین پیستی همین قم است. صحراهای وسیع، آفتاب داغ و خار فراوان. اصلاً از اول این شهر می‌بایست خوابگاه شتران می‌شد.

می‌توانند اتوبان قم-تهران را به جای پیست بردارند. وقتی مسابقات شتر سواری طلاب تمام شد، می‌توانیم از شترها به عنوان وسیله نقلیه تیزرفتار برای رساندن بیماران قمی به تهران استفاده کنیم. از آنطرف هم جوانان ورزشکار قم را که به علت نداشتن ورزشگاه به تهران رفته‌اند، از ورزشگاه‌های پایتخت به قم برگردانیم.

ما بلوچ‌ها بیشتر از آنکه با آخوندها سر و کار داشته باشیم با شتر سروکار داشته‌ایم. شتر حیوانی است صبور و بردبار. بار می‌برد، مسابقه می‌دهد و با اینکه مثل انسان برای خودش نفری است، نق هم نمی‌زند. فقط یک ایراد دارد و آن اینست که نمی‌شود دولا دولا سوارش شد.

در بلوچستان ما نتوانستیم این ایراد را بر طرف کنیم. حتم دارم که در قم این مشکل را با صدور یک فتوا حل خواهند کرد.

فرق کمر ما و کمر رئیس جمهور

آدم وقتی رییس جمهور می‌شود همه چیزش با آدم معمولی فرق می‌کند حتی کمر دردش. هر چه فشارِ بار و کار روی ما فقیر بیچاره‌ها زیادتر بشود کمرمان خم به ابرو نمی‌آورد. اما یک بار که گرفت، فاتحه‌ی مان خواندنی است. صد تا دکتر فرنگ رفته برای درمانش مثل خر توی گل می‌مانند. پرونده‌ی پزشکی ما از پرونده‌ی قتل تیمسار یحیی‌خان دومگی قطورتر می‌شود، اما کسی سر در نمی‌آورد که چه مرگمان شده. از شدت کمر درد لب و لوجه و چشم و ابرویمان یکوری و آویزان می‌شود. در عرض یک ماه هستی نداشته‌مان دود می‌شود و می‌رود هوا. خودمان که مثل پهلوان رستم سیستانی بودیم، می‌شویم پوست و استخوانی که عزرائیل هم از دیدنمان می‌ترسد. توی دنیایی به این بزرگی علاج ما می‌ماند در دست پزشکان اسرائیل، که رفتن به آنجا هم ایراد شرعی دارد هم منع قانونی.

تازه بعد از این همه بلا چهار قدم آنطرفتر کسی خبر نمی‌شود. اما رییس جمهور خاتمی امروز کمرش گرفت عالم و آدم و ایسنا و ایرنا و رویترز و آسوشیپرس خبرش را چاپ کردند. فردای آن روز هنوز رنگ خبر خشک نشده، حجة‌الاسلام مثل شیر ژیان برای افتتاح فرودگاه خمینی حاضر شد.

خوش خیال‌ها می‌گویند از کرامات امام بود. ضد انقلاب‌ها می‌گویند از ادابازی‌های حضرت رییس جمهور بود. هر چه بود، حداقل موقع کمر درد، کاش من و شما هم یک رییس جمهور بودیم.

استعفا حرام شرعی است!

حضرت رهبر استعفا را حرام شرعی اعلام فرمودند. احتمالاً روایتی از بزرگی در جایی دیده اند که فرموده باشد:

الْإِسْتِعْفَا أَلْحَرَامُ فِي الشَّرَائِطِ كَمَا أَنَّ الْهَوَا يَسُّ بِالشُّدُونِ.
و الا استعفا نه خوردنی است و نه پوشیدنی. بلکه عبارت است از عطای چیزی را به لقاییش بخشیدن.

مشکل ما فقیر بیچاره‌ها با این نوع فتواها در این است که از فردا یک عده حجج اسلام دفتر عقد و وکالت باز می‌کنند برای خواندن خطبه‌ی استعفا. و رؤسای ادارات به استعفا نامه‌هایی که ممه‌ور به مهر حلال و شرعی سردفترداران رسمی نباشد، محلی نمی‌گذارند. ولی فقیه بودن این جنبه‌اش خوب است. روی زمین است. خُلق و خو و خصوصیات و نیازهای بشری دارد. مثل یک آدم معمولی کیف می‌کند، اما با مقامات آسمانی هم در ارتباط است. ما آدم‌های معمولی که کم بیاوریم و گیر کنیم، زر می‌زنیم. اما ولی فقیه در چنان شرایطی از زر زدن مصون است. از بالا توی گوشش چیزهایی می‌گویند و او سنگین و رنگین فتوا صادر می‌کند. خاک بر سر شانس من، حد اقل یک ولی فقیه هم نشدم.

فته دشمنان

همانطور که همه‌ی ما می‌دانیم و بر ما واضح و مبرهن است ما دشمنان زیادی داریم. این دشمنان ما صبحِ ناشتا می‌نشینند پشت میزشان و شروع می‌کنند برای ما فتنه ساختن. بعد، آخر شب که می‌خواهند بروند توی رختخواب، می‌آیند لب پنجره و رو می‌کنند به ایران و همه‌ی فتنه‌ها را مثل کفتر ول می‌کنند توی هوا. فتنه‌های زبان بسته هم که دست خودشان نیست، بکوب می‌زنند می‌آیند ایران و شروع می‌کنند تنش‌های سیاسی درست کردن.

مدتی قبل تعدادی از این فتنه‌ها توی بلوچستان افتاده بودند به جان مردم و بکش بکشی راه انداخته بودند. بعد حواسشان پرت شد رفتند شهر بابک کمی کارگر گشتند. یکی از این فتنه‌ها که از بقیه چاق و چله تر بود، ده روز پیش تیمسار پاسدار دوزدوزانی را تیرباران کرد. چند تا از آن‌ها هم رفتند توی نماز جمعه جوانی را که به هاشمی رفسنجانی اعتراض می‌کرد، دستگیر کرده و کشان کشان بردند. حالا هم که این «تنش‌های اخیر» را راه انداخته‌اند. خداوند روز قیامت چشم این دشمنان را که این همه فتنه درست می‌کنند، کور کرده آن‌ها را در آتش جهنم خواهد سوزاند.

انتخاب بصیرانه

رئیس سازمان زندان‌های ایران اعلام کرد که یک نسخه از زندگینامه‌ی کاندیداهای نمایندگی را به زندانیان خواهند داد تا با بصیرت در انتخابات شرکت کنند.

مجسم کنید در سلول شخصی را که به پنجاه ضربه شلاق و سپس اعدام محکوم است، بزنند و از سوراخی زندگینامه‌ی حجة الاسلامی را بدهند دستش و او شروع کند به خواندن:

در تاریخ فلان از روستایشان به حوزه رفت و آنجا الف دوزبرآن و دو زیر آن و دو پیش آن را خوانده سپس عازم نجف اشرف گردید. پس از مدتی به ایران آمده موج سواری را آموخته و اکنون سر از انتخابات در آورده.

وقتی طرف این زندگینامه را خواند و تمام کرد دستی به سبیل‌هایش می‌کشد و آن‌ها را تاب می‌دهد. در تاریکی سلول به نقطه‌ای خیره می‌شود. خوب که بصیر شد، منتظر روز انتخابات می‌ماند. آقایان صندوق را می‌برند پیشش و آن بابا از سوراخ فوق‌الذکر رأی خودش را می‌اندازد درون صندوق.

غروب همان روز پنجاه ضربه شلاقش را می‌خورد و سحر گاه هم اعدام می‌شود.

این گرچه کمی پیچیده است اما به آن می‌گویند:

انتخاب بصیرانه در مردم سالاری دینی، قبل از اعدام.

اخبار مکتبی!

می‌گویند سپاه دو تا سه میلیون شناسنامه در پاکستان چاپ کرده تا در انتخابات تقلب کند. احتمال اینکه درست باشد فراوان است! چون ایران سر تا پا یک میلیون و ششصد و هشتاد و شیش هزار و خورده‌ای کیلومتر مربع وسعت دارد و تأیید می‌فرمایید که در قفسی به این کوچکی نمی‌شود شناسنامه‌ی تقلبی چاپ کرد! آن‌ها را راحت در راولپندی پاکستان چاپ می‌کنند و می‌ریزند شان توی گونی و برای رد گم کردن یک علامت «شکستگی است» می‌چسبانند به گرده‌ی گونی و می‌فرستندشان لب مرز. از آن جا اگر بار شترشان هم بکنند یک روزه می‌رسند زاهدان. از زاهدان تا برسند تهران آب از آب تکان نمی‌خورد. ولی همین کار را اگر بخواهند توی زیر زمین چاپخانه‌ی کیهان شریعتمداری بکنند، عالم و آدم خبر می‌شوند. نتیجه‌ای که می‌شود گرفت این است که در جمهوری اسلامی اخبار بیشتر مکتبی هستند تا فکر کردنی.

عمل انقلابی

مدیر مسئول ماهنامه‌ی پیام شادی به دلیل چاپ عکس زنی که می‌خندید محکوم شده است.

از فتواها و اظهار عقیده‌های بیست و پنج سال اخیر ما متوجه شده‌ایم که از همه جای زن اشعه بلند می‌شود. و امروزه هر مرد نود ساله‌ای می‌داند که اگر ایمان مثل چُدن آبدیده محکم باشد، اشعه‌ای که از دندان زن ساطع می‌شود تبدیلش می‌کند به پشم شیشه. مگر این مدیر با چشم‌های بسته کار می‌کرده یا این خانم با دهان بسته می‌خندیده که دندان‌هایش را موقع چاپ ندیده؟

این دادگاه‌های ما دارند با رأفت بر خورد می‌کنند. ما باید مثل سایر نقاط دنیا وقتی چنین اتفاقی می‌افتد علاوه بر دندان‌های مدیر مسئول، دندان‌های آن زن خندان را هم کشیده و همین عمل انقلابی را با بیضه‌های آن عکاسی که این عکس را گرفته هم انجام دهیم.

دک‌های امر به معروف

شهرداری تهران برپایی دک‌های امر به معروف را در پارک‌های تهران شروع کرده است.

چون این اولین تجربه‌ی تاریخی ما بعد از سقوط طالبان در افغانستان است، کسی از چگونگی کار آنها آگاه نیست.

حدس زده می‌شود که برادران و خواهران مسئول این دک‌ها نفری یک بلندگو در دست گرفته و از بام تا شام تذکراتی به رهگذران در مورد چگونه راه رفتن بدهند و در فواصلی از روز به نوحه‌خوانی و ذکر مصیبت بپردازند.

رعایت مسئله‌ی زنانه‌مردانه در دک‌ها باعث قوت گرفتن این شایعه شده که ممکن است آداب طهارت به صورت زنده آموزش داده شود.

در آنصورت نظام باید پرده‌های نهی از منکر ضخیمی دور آن دک‌ها بکشد تا امکان هر نوع چشم‌چرانی را از ضد انقلاب سلب کرده و توطئه‌ی آنها را قبل از بلند شدن، بخواباند.

هشت مارس

رییس جمهور گفت: اگر زنان ما خود را باور کرده و ذهنیت‌های منفی که به آن‌ها به عنوان جنس دوم می‌نگرد، از جامعه بر چیده شود، آنها می‌توانند نقش مؤثر و منحصر به فرد خود را ایفا کنند. من هر چه فکر کردم که ذهنیت‌های منفی‌ای که آقای رییس جمهور به آن اشاره می‌کند کدامها هستند، چیزی به نظر نیامد. اما عینیت‌های منفی فراوانی هست که به مناسبت هشت مارس فقط هشت فقره از آن‌ها را به اطلاع ایشان می‌رسانم:

- * زنان نصف مردان ارث می‌برند.
- * شهادت دو زن به جای یک مرد قبول می‌شود.
- * دیه زن نصف دیه مرد است.
- * زنان اگر نافرمانی کردند مردان می‌توانند آن‌ها را کتک بزنند.
- * زنان حق طلاق ندارند. اگر طلاقشان دادند، بچه بی بچه.
- * تنها نمی‌توانند مسافرت کنند.
- * نمی‌توانند قاضی بشوند.
- * باید اجازه‌ی شوهر را برای خیلی از کارها داشته باشند...

آقای رییس جمهور یا نمی‌دانند که چه فرموده‌اند، یا برای مارس نشدن، در هشت مارس فرمایشی فرموده‌اند.

چهارشنبه سوری مکتبی

برگزاری چهارشنبه سوری اگر با حفظ شعائر اسلام باشد، بلامانع اعلام شده است.

از تمام خانم‌ها و آقایانی که قصد برگزاری این سنت تاریخی را دارند درخواست می‌شود که فرایض دینی خود را انجام داده و قبل از آنکه از خانه بیرون بروند وضو گرفته در مورد جُنُب بودن یا نبودن خود اطمینان حاصل کنند.

برادران توجه داشته باشند که خداوند از رخسار زرد بیشتر خوشش می‌آید و دادن این رنگ به آتش به نوعی مخالفت با اسلام و حمایت از ادیان دیگر تلقی می‌گردد.

از آنجاییکه پریدنِ خواهران مسائل خلاف عفت را تداعی می‌کند، آنها باید با گامهای شمرده از روی آتش رد بشوند. در ضمن خواستن سرخی از آتش بی حیایی محسوب می‌شود و چنانچه خواهران به صورت علنی زردی خود را به آتش بدهند، مسئله به باب ناموس وارد گشته طبق شرع با آنها رفتار خواهد شد.

ان الله بصیراً بالعباد. ان الرزیم سفاک بالملت.

پیام نوروزی از پایین به بالا

آیات عظام
حجج اسلام
معممین گرامی
مقامات برجسته‌ی مکتبی

تاریخ ما نشان می‌دهد که هر چه شما گاز می‌دهید مملکت به عقب می‌رود. بعد از اینکه با هم عکس حضرت امام را در ماه دیدیم، هر شب آسمانمان بی ستاره‌تر شده است.

از هویت ملی و فرهنگی ما تغاری برای ساییدن کشکهای خود درست کردید.

آزادی‌های فردی و اجتماعی ما را با زرشک تاق زدید. پیامهای نوروزی هر سال شما برایمان نان و آب و آزادی شد و تنها کسانی که به بهشت زهرا رفتند صاحب مسکن شدند. رفتارهای انقلابی، مکتبی و حوزوی شما باعث شد تا ملت ما از لحاظ آوارگی امروزه در جهان مقام اول را داشته باشد.

ما ملت در آغاز این سال نو به اطلاع شما می‌رسانیم که اکنون ما شما را به سقوط نزدیک کرده‌ایم و از هر فرصت مناسب برای اضافه کردن ورقی دیگر به صفحات کم فراز و پر نشیب تاریخ کشورمان استفاده خواهیم کرد.

سقوط تان نزدیک و هر روزتان تاریک باد.

خدا کند خیر باشد

خواب دیدم که رهبران اپوزیسیون را خداوند برای تشکیل جلسه به آسمان دعوت کرده. از خوشحالی به آسمان پر کشیدم. همه‌ی سروران را دیدم بر ابری تکیه داده منتظر بودند. من هم به گوشه‌ای خزیده در انتظار نشستم. عاقبت بی آنکه رعدی بغرد و برقی بجهد، مَلکی از ملائک ظاهر شد و گفت: حضرت باریتعالی می‌گوید «ای بندگان ایرانی من که هر کدام به نوعی دلتان از رنج خلق فشرده شده و در یافتن راه چاره در مانده گشته‌اید! بر گزینید از میان خود صدر اعظمی که تشکیل دهد دولت را و بر گزیند مسئولین آینده‌ی مملکت را، تا نرم کنم دل دولتمردان کراهی خاک را بر آن دولت! و چون باز پس به زمین شدید، اعلام موجودیت کنید و آنگاه که به ایران رسیدید، احزاب خود برپا کنید و از جعبه‌ی جادو ارشاد کنید به تساوی مردمان را تا آگاه شوند از اهدافتان و چون سال بر آمد به رأی آنان مراجعه کنید تا خود حکومت آینده‌ی خود بر گزینند».

یکی از بزرگان پرسید اگر این صدر اعظم و این انتخابات را نپذیریم چه خواهد شد؟

ملک گفت: خداوند برای هدایت بشر صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد. اگر لازم شود برای هدایت شما همان تعداد «امام» خواهد فرستاد...

من از ترس فریادی کشیده بیدار شدم.

جواد و بیضه‌ها!

وقتی داستان «جوات و دوچرخه‌اش» را خواندم که توانسته بود با نوشتن دو کلمه و دادن آن به دست محافظ آقا سه روز بعد صاحب دوچرخه بشود، منتظر ماندم تا آقا به زاهدان بیاید. وقتی ایشان آمدند برایش نوشتم: آقا روحنا فدای شما، پسر جوان همسایه‌ی ما را الکی دستگیر کردند و بردند هر چه شکنجه کردند اعتراف کند قاچاقچی است، چون نبود اعتراف نکرد. آخرش بیضه‌هایش را کشیدند و آزادش کردند، حالا از کار و زندگی افتاده. کانون خانواده‌اش از هم پاشیده. قربان بزرگی شما مثل دوچرخه جوات سه روزه فکری به حال سه‌تای ایشان بکنید. نامه را با مکفاتی به دست محافظ آقا رساندم. سه روز بعد یک مائین آمد در خانه‌ی ما، پرسیدند شما برای آقا نامه نوشته بودید؟ گفتم: بعله برادر.

مرا با خود بردند همان روز بیضه‌هایم را کشیدند و آزادم کردند.

تیغ رئیس جمهور

با کمال تأسف مطلع شدم که تیغ آقای رییس جمهور کند شده و نمی‌برد. در زمان‌های بسیار بسیار قدیم که حکومت‌ها به صورت پارلمانی اداره می‌شدند، رؤسای جمهور احتیاج به تیغ نداشتند و چیزی را هم مجبور نبودند که ببرند. آن‌ها برای رتق و فتق امور اختیاراتی داشتند و قوانینی بود و در صورتیکه قانونگذار پیش‌بینی موردی را نکرده بود، مجلس با کمی اینور و آنور کردن یک راه فرار از تتگنا را تصویب کرده امورات جریان پیدا می‌کرد. اما امروزه با پسرقتی که بشر در بعضی از نقاط دنیا کرده، نداشتن تیغ تیز مثل آن است که شما دندان‌های یک گرگ را کشیده اورا برای شکار در جنگلی رها کنید.

فرقی که تیغ رییس جمهور با سایر تیغ‌های معمولی دارد این است که تیغ‌های معمولی را می‌شود با پشت یک نعلبکی تیز کرد. اما تیغ یک رییس جمهور که کند شد چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه فاتحه‌ی آن رییس جمهور را خواند.

مصاحبه با یک خر

س- جناب الاغ عمری است که هر چه به شما بار می‌کنند شما خم به ابرو نمی‌آورید، فکر نمی‌کنید آنچه به سرتان می‌آید حقتان است؟

ج- ممکنه. ولی اگر آن‌هایی که ما را بار می‌کنند پرنسیپ داشتند به خریت ما نگاه نمی‌کردند.

س- این درست است که گاه جوی شما زیاد باشد شما جفتک می‌پرانید و باید شما را گرسنه نگاه داشت؟

ج- خیر این‌ها مزخرفاتی است ساخته‌ی انگلیس.

س- عجب شما انگلیس را می‌شناسید؟

ج- بعله. طویله‌ای نیست که انگلیس به آن سر نزده باشد. و خری نیست که انگلیس را نشناسد.

س- قبلاً بعضی‌ها شما را سوار می‌شدند. ولی حالا بنزِ ضد گلوله سوار می‌شوند. جریان چیست؟

ج - در بعضی کشورها کوتاه ترین راه رسیدن به بنزِ ضد گلوله سوار شدن بر الاغها ست.

س- چه پیامی برای سایر الاغها دارید؟

ج- بعضی وقتها خرغلت زدن و عرعر کردن بی‌فایده است. باید جفت پا زد به تاق طویله.

س- به آن‌هایی که مخالف خوشنوتند چه پاسخی می‌دهید؟

ج - جفت پا زدن به تاق طویله با جفت پا زدن به مثنای افراد تفاوت دارد.

- جناب الاغ متشکرم.

No problem -

گاومان زایید!

آورده‌اند که در دیاری گاوی بزایید. پس هر کس به هر کس رسید
خبر داد که: گاومان بزایید.

عاقبت بزرگی از بزرگان پرسید: چه شد که گاوتان بزایید؟
پس همه سرگردان شدند که تا آن دم به این مهم نیندیشیده بودند. هر
کسی از دیگری پرسان چندان پرسیدند تا خاصی از خاصان را
حوصله سر برفت و گفت: ای قوم ابتدا باید بیایید چه شد که گاوتان
آبستن گشت.

مردم را از این گشایش خوشی‌ها آمدو قصد پایکوبی کردند. آن
رقص و پایکوبی گوساله را چنان رماند که زنجیر بکند و به سویی
شد. اندوهی جانکاه همه را در ربود. از بزرگان رنجیده خاطر و
از خاصان دل ریش بودند.

آهسته با هم نجوا کردند: گاوی از ما زاییده بود و دل به گوساله‌ای
خوش کرده بودیم. ما را با رنج اندیشیدن آشنا کردند. گوساله به راه
خود رفت و ما چون خر در گل بماندیم.

تروریسم بین‌الملل

تروریسم بین‌الملل هار و دیوانه شده. مثل بادبادک همه جا خودش را می‌ترکاند. عمه‌ی من سیاستمدار نیست ولی خودش را قاطی هر انفجاری می‌کند. دیروز می‌گفت:

ننه، اگر این کوفتی را انگولک نکنند مرض ندارد که کرم بریزد. گفتم: عمه، اگر همینطوری پیش برود صلح بین‌الملل تهدید می‌شود. شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: صلح بین‌الملل اگر بیخ و بنیاد درستی دارد نباید با هر انفجاری لنگه‌ایش به هوا برود. گفتم: عمه جان تو بین‌الملل را نمی‌فهمی.

گفت: چه مرگمان هست که نمی‌فهمیم؟ خوب هم می‌فهمیم. بین‌الملل پنجر شده. باید سوراخ‌هایش را چهار تا آدم فهمیده پیدا کنند بعد صلح را درست بچسبانند روی آن سوراخ‌ها. آنوقت هیچ جا سوراخی نمی‌ماند که تروریسم در آن رشد کرده، بترکد.

شکسته نفسی

روز قیامت شد. خداوند پیغمبران را به حضور خود فرا خواند. همه آمدند از جمله حضرت امام خمینی و حضرت امام خامنه‌ای. وقتی خداوند نگاه کرد متوجه شد که دو نفر آخرِ صف اضافه هستند. فرشته‌ای را صدا زد و گفت: آن دو نفر را بیرون کن. فرشته پیش آنها رفت و ضمن چاق سلامتی خودش را معرفی کرده با آنها دست داد. آنها هم خودشان را معرفی کردند. فرشته وقتی واژه‌ی امام را شنید یادش آمد که خداوند غیر از پیغمبران بندگان خاص دیگری به نام امام هم دارد. ترسید، محض احتیاط به خدمت خداوند برگشت و عرض کرد: قربان اینها حضرات امام خمینی و امام خامنه‌ای علیه السلام هستند. خداوند لبخندی زد و گفت برو به آنها بگو امروز فقط پیامبران را خواهم دید.

فرشته دوباره برگشت و سر صحبت را باز کرد و گفت:

پس که اینطور شما روی کره زمین امام بودین؟

حضرت امام خمینی سری تکان داد. فرشته گفت:

عجب. واقعاً شرمنده. ولی خداوند امروز فقط پیغمبرها را می‌پذیرند.

امام خامنه‌ای گفت: بعله. ولی ما روی کره‌ی زمین شکسته نفسی کرده بودیم.

امنیت ملی

امنیت ملی یکی از حساسترین چیزهایی است که در هر کشور وجود دارد. یکی از دلایل حساس بودن این چیز این است که خیلی زود تهدید می‌شود و افراد به راحتی می‌توانند آن را تحریک کرده و گور خود را بکنند. امروزه بشر در مقابل بسیاری از بیماری‌ها مصونیت پیدا کرده، اما در مقابل امنیت ملی همچنان ضعیف باقی مانده است. بدی امنیت ملی در این است که به سن و سال و موقعیت شما بستگی ندارد. شما چه یک لات آسمان جل باشید چه یک دانشمند برجسته، ممکن است شب بخوابید و صبح که بیدار شدید یکهو متوجه بشوید که امنیت ملی را تهدید کرده‌اید و بدتر از آن، آن را به خطر انداخته‌اید. امنیت ملی که به خطر افتاد، فاتحه‌ی شما خواندنی است و دیگر هیچ کس نمی‌تواند برای شما کاری بکند. قوانین اساسی هم در مقابل آن جا می‌زنند.

اگر مسلمانید مرتب از خدا بخواهید که شما را از این مصیبت محفوظ بدارد و چون به این بلا گرفتار آمدید اشهد خود را بخوانید. اگر مسلمان نیستید دیدار ما به قیامت.

خشتک بحران ساز

نعلین و عبا و عمامه و عرق چین بازسازی شده و بدل خمینی در جشنواره‌ی نزدیک دوردستِ آلمان، کانون نویسندگان ایران در تبعید را دچار بحران کرده.

خدا را هزار مرتبه شکر این خرت و پرت‌ها اصلی نبود. می‌گویند جوانان هنرمندی که این آت و آشغالها را بازسازی کرده‌اند، بچه‌های صاحب نوقی هستند که می‌خواسته‌اند مطالعه کنند بعضی از «چیزها» در بعضی از «مکانها» چه عکس‌عمل‌هایی را بوجود می‌آورند. دشمن گرم این کارشان عکس‌عمل‌های عجیبی بوجود آورد. قربان دستشان، جشنواره بعدی چند تا جرثقیل فرد اعلاّی آلمانی را گرفته جسد چهار پنج جوان بیست ساله را آویزان شده از آن‌ها باز سازی کنند تا ببینیم اینطور «چیزها» در آنطور «مکان‌ها» چه عکس‌عمل‌هایی را بوجود می‌آورد.

انقلاب دیوانه

انقلاب یکی از آن جانورهایی است که ثابت شده «فرزندان خود را می‌خورد». اتفاقاً این فرزندان هر چه چاق و چلتر و دو آتشی‌تر و از اندرون با خبرتر باشند، برای اشتهای انقلاب خوشمزه‌تر هستند.

در مقایسه، انقلاب ما نسبت به سایر انقلابها خیلی کم فرزندان خود را تناول فرموده و بیشتر فرزندان دیگران را میل فرموده است. با همه‌ی این تفاسیل عده‌ای می‌گویند انقلاب هنوز به مرحله‌ی فرزندان خوری نرسیده. عده‌ای هم می‌گویند وقتی فرزندان انقلاب به جان هم افتادند، انقلاب ضعیف گشته و برای تقویت خود چاره‌ای ندارد جز خوردن فرزندان خود. در چنان موقعی انقلاب هار می‌شود و اگر پشت گوشتان را هم بخارائید شما را یک لقمه‌ی چپ خود می‌کند.

زمانیکه انقلاب متوجه می‌شود به همه جا گند زده، دچار افسردگی می‌شود. در چنین شرایطی متأسفانه عوض آنکه بگذارد درمانش کنند به مرکز خود و به شعاع تمام همسایگانی که می‌تواند گازشان بگیرد شروع می‌کند کرم ریختن و آتش افروزی. وقتی مطمئن شد سقوطش در جهنم حتمی است، چنان دیوانه می‌شود که می‌خواهد آتش آن جهنم را خود آنجایی که می‌خواهد روشن کند. خداوند همه‌ی ما را از شر انقلابی که دیوانه می‌شود در کف حمایت خود نگاه بدارد. آمین یا رب العالمین.

آموزش نعل کردن

حیوانی را که می‌خواهید نعل کنید در نظر بگیرید. نعل را به دلخواه خود انتخاب کرده مقدار زیادی میخ و چکشی محکم تهیه کنید. نعل شونده هر چه گرسنه‌تر و خسته‌تر باشد نعل کردنش راحت‌تر است. در نظر داشته باشید که نعل کردن حیوانات در محیط‌های باز بسیار مشکل است.

نعل را روی سم و میخ را داخل سوراخ قرار دهید. بدون ذره‌ای رحم و با قاطعیت و زور فراوان یک ضربه‌ی مستقیم و عمودی و کوتاه و محکم به میخ بزنید.

برای خر کردن حیوانات بی‌تاب، ضربه را یک بار به نعل و بار دیگر به میخ بزنید.

بستن دستها و یا پاهای نعل‌شونده به مقدار زیاد به سهولت کار می‌افزاید.

روش چینی دقیقاً به همین نحو است با این تفاوت که در تمام مراحل، گاه و یونجه در فاصله‌ی «امید رس» حیوان قرار داده می‌شود.

موفق باشید.

حقوق بشر

یکی از فواید حقوق بشر این است که هر وقت غرب نخواهد با کشوری معامله کند آن را می‌گذارد جلوی کس و کار آن کشور و هر وقت که بخواهد معامله بکند آن را می‌کند زیر بغلش. ما یک عمو داشتیم که در آن رژیم زندان بود. نامبرده که در این رژیم مفسد فی الارض شد، همیشه از حقوق بشر تعریف می‌کرد. اما ما چون آن زمان بچه‌ی کوچکی بودیم، عازم جبهه شدیم. در همان زمان یک روز که ما خیلی زنجیر زده بودیم، شبش حقوق بشر را خواب دیدیم که نگاهی به ما کرد و گفت: بچه، بغل گوشت گلوی خیلی‌ها را پاره می‌کنند چرا بقیه‌ی آنها را نمی‌گیری؟

ما که از خواب بیدار شدیم پدر ما گفت عموی خدا بیمارز ما هم مرتب از همین خوابها می‌دیده.

خواهر ما هم یک خواب راجع به حقوق بشر دیده که از ما قول گرفته به هیچ کس نگوییم. در آن خواب حقوق بشر کارهای بی تربیتی کرده. اما خواهر ما از ترس سنگسار شدن یک کلمه حرف نمی‌زند.

ما همچنین یک عدد عمه داریم که به دلایل فنی ساکن تیمارستان است. رابطه‌ی ایشان با حقوق بشر خیلی خوب است. هر وقت به دیدنش می‌رویم کلی سنگ جلوی ما می‌گذارد و می‌گوید بخورید این شیرینی‌ها را جلوی پایتان حقوق بشر برایم آورد. معلم ما که کمر و گردنش را در تظاهرات شکسته‌اند، می‌گوید حقوق بشر فواید زیادی دارد که یکی از آنها این است که می‌شود آن را گذاشت در کوزه و آبش را خورد.

پدر ما می‌گوید آدم اگر هوشیار باشد، مثل خیلی‌ها با همین حقوق بشر می‌تواند بارش را ببندد اما مادر ما می‌گوید حقوق بشر کاری برای آدم نمی‌کند. آدم باید مواظب باشد پرونده‌اش جزو مقتولین نباشد. چون آنقدر خر تو خر است که تا قیامت هم نمی‌شود قاتل را پیدا کرد.

آموزش و پرورش

آموزش و پرورش استان اصفهان ثبت نام از دانش آموزان افغانستانی را ممنوع کرده است. سرگردانی هیفده هزار دانش آموز افغانستانی مرا یاد سیل هدینگام انداخت. روستایی است در انگلیس نزدیک آکسفورد که تمام ساکنینش با منطق ما کافر بودند. موقع باز شدن مدارس بود. وضعیت پاسپورت و ویزایمان درست که نبود هیچ، خیلی هم قاچاقی زندگی می‌کردیم. باز شدن مدارس و هدر رفتن وقت بچه‌ها و ادارم کرد جرأت کنم و برای گرفتن اطلاعات تا مدرسه بروم.

رییس مدرسه اول سه تا صندلی برای بچه‌ها گذاشت و از یک طرف شیشه‌ای به آنها شکلات تعارف کرد. بعد با من دست داد و خودش را معرفی کرد و بدون آنکه منتظر بماند نشست پشت میز و رو کرد به بچه‌ها و گفت:

اول اسم کدام خوشگل را بنویسم؟

اسامی را از کج و معوجترینشان شروع کردم تا رسیدم به آخری. پرسید: کارنامه‌ی سال قبلشان را داری؟
گفتم:

با عرض معذرت...

گفت: اشکالی نداره. سوادشان را می‌سنجیم و توی کلاس مناسب می‌گذاریمشان.

گفتم: نه جناب! ما اصلاً اقامت‌مان زیر سؤال است!

از بالای عینک نگاه کافری تعجب‌زده‌ای کرد و گفت:

آن قضایا مربوط می‌شود به شما و اداره‌ی گذرنامه. از نظر من وقتی مدارس باز هستند و کودکان در سن مدرسه، باید سر کلاس درس باشند نه در خانه.

وقتی برمی‌گشتم با خودم گفتم: عجب کافر انسانی! حیف که مسلمان نمی‌شود.

داستان آن کره خر!

خری برای گوسفندان سخنرانی می‌کرد. نطق خر که طولانی شد و گوسفندان خم به ابرو نیاوردند، کره‌خری از گوسفندی پرسید: چه می‌شود شما را که گوش می‌دهید این حیوان چهارپا را؟ گوسفند لختی خیره به کره‌خر نگریست و گفت: ما این خر را از کره‌خری می‌شناسیم. آن‌زمان چون تو جانب ما را داشت اکنون که خر شده یادت رفت.

من و تو چرا ما نمی‌شویم؟

(با اجازه از زنده یاد حمید مصدق)

چه کسی می‌خواهد

من و تو ما بشویم؟

خانه‌اش خراب باد!

من اگر ما بشوم ضرر می‌کنم!

تو اگر ما بشوی

ُبرده ای!
نق را باید زد
دروغ را باید گفت
من اگر برخیزم
تو سر جابم می‌نشینی!
تو اگر برخیزی
من صندلایت را بر می‌گیرم!
امگریشنها، نام ترا می‌گویند
مأموران، طنز مرا می‌خوانند
کور باید شد و ماند
پر رو باید شد و نوشت
مست باید شد و خواند
در من این پوست کلفتی ز چیست؟
در تو این ناز خرکی که چه؟
در من این شعله‌ی عصیان نیاز
در تو دمسردی پاییز که چه؟
چشمک را باید زد
حق را باید گفت:
من اگر، برخیزم
تو اگر، برخیزی
بقیه هموطنان نشسته تماشا خواهند کرد

لباس ملی

به دنبال فرمایش رهبر در مورد ضرورت طراحی لباس ملی پژوهشکده فرهنگ و هنر جهاد دانشگاهی تحقیقات اولیه را آغاز می‌کند.

یکی به این پژوهشکده‌ای‌ها بگوید بیخود نروند دوباره پیراهن بی یقه و کت بی آستر گشاد بیاورند. اگر این لباسهای نیمه آخوندی هیئت دولت را آقا قبول داشت که دستور طراحی لباس ملی را صادر نمی‌فرمود.

اصلاً همین عبا و عمامه و نعلین لباس کاملی است. ممکن است جامعه را به مرحله بی طبقه توحیدی نرساند اما حتماً آنرا به جامعه‌ی یک پارچه‌ی آخوندی می‌رساند. برای محفوظ ماندن جایگاه ویژه‌ی روحانیت، کافی است رنگ عبا‌ی برادران غیر روحانی را سبز سیدی و مال خواهران را نیلی کبود تعیین کنیم. در ضمن خواهران اگر خواستند برای نعلین ملی خود پاشنه بگذارند ایراد شرعی ندارد که در روایات آمده:

أَلْبَاشَةُ فِي النَّعْلِينَ أَلْجَائِزُ لِأَخْوَاهِرَانِ الْمَلِيَّ

مجرمان کراواتی

خبرنگاران اعزامی به چین را به جرم زدن کراوات به ایران برگرداندند.

ای خبرنگاران بی خبر از نظام! ای شوتها! شما را فرستاده‌اند که از شوتهای علی دایی و گل‌های کریمی گزارش تهیه کنید یا کراوات بزنید و قاطی آدمها بشوید؟ خوب شد که شما چین کمونیست رفته بودید که نمی‌دانند خدا چیست و کراوات را با تای دسته دار می‌نویسند. شما را اگر می‌فرستادند اسپانیا تا از مراسم عروسی شاهزاده‌اش گزارش بفرستید چه کار می‌کردید؟ حتماً از آن کت‌های دم دراز و جلو بریده می‌پوشیدید و پاپیون می‌زدید!

آهای مسئولین نظام چرا دقت نمی‌کنید؟ این همه حجة الاسلام داریم. مگر یک کارت خبرنگاری و انداختن دوربین عکاسی به گردن شق‌القمر می‌خواهد؟ ای خاک به آن سر غیر مکتبی‌اشان که آبروی نظام را بعد از بیست و پنج سال آنهم در یک کشور بی دین و ایمان بردند.

هرچه سریعتر دوربینشان را بگیرید و بدهیدشان دست سعید مرتضوی تا برایشان با جسم سخت غزل خداحافظی بخواند.

بابا آب داد

چند معلم را به جرم اقدام علیه امنیت ملی دستگیر کرده‌اند. این معلمین قیل از دستگیری گفته‌اند: آب، آب. بابا آب داد. ماما نان داد. فریاد آب آب این‌ها یک دهن کجی علنی به تشنه لبان صحرای کربلاست و از همه مهمتر با تداعی بی‌آبی اذهان عمومی را مشوش کرده‌اند.

و اما بابا آب داد کفر مسلم است چرا که رزاق خداوند است و به همه‌ی موجودات اعم از پدر و پسر، خودش آب می‌دهد، یعنی چه بابا آب داد؟ این کفر است و محاربه با خدا محسوب می‌شود. در مورد ماما نان داد، آشکارا در گیر شدن با مسئله‌ی شرعی است. در این شرایط که پدرها پدرشان در می‌آید تا یک لقمه نان بدست بیاورند چطور ماما نان داد؟ اصلاً ماما نان را از کجا به این راحتی گیر آورد که آنرا اینطوری مثل حاتم طایی بخشید؟ حتماً منظورشان این است که ماما برای کسب و کار به دبی رفته است! یعنی همان شایعات حراج زنان ایرانی. این البته که اقدامی است علیه امنیت ملی. شما بفرمایید اگر نیست پس چیست؟

شورت‌ها و شرطها

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی از اینکه شورت و کرس‌های زنانه در بازارهای عادی فروخته می‌شود شاک‌ی شده و پیشنهاد می‌کند بازاری مخصوص این کار ساخته شود. من پیشنهاد می‌کنم یک کمیته هم باید تشکیل بشود که بر طرحها و رنگهای این اقلام نظارت بکند، چون بعضی از آنها توری و تعدادی آنقدر خلاصه و کوتاه هستند که عملاً جایی را نمی‌پوشانند و کفار آنها را برای تحریک ساخته‌اند. برخی را هم با چنان رنگهای تند و پارچه‌های گل منگلی درست می‌کنند که با دیدن آنها در جا ایمان مردها مثل کفتی پرزده می‌رود پی‌کارش. آیا این انصاف است که مردی با هزار مکافات ایمان خود را پرورش بدهد آنگاه یک مثقال شورت ناقابل که در دکانی آویزان است آنرا بر باد بدهد؟

به نظر ما مردها، که نظر آیات عظام هم هست، مقصر اصلی خود زنان هستند. اگر آنها این اجناس کافرمانابه را نخرند، یک عده سودجو با آویزان کردن آنها بر در و دیوار اینگونه به جان ایمان ما نمی‌افتند. لذا هر چه زودتر باید کمیته‌ی «بازدید لباسهای زیر» گشت زنی خود را شروع و زنان مشکوک را مورد بازدید شورتی قرار دهند. در صورتی که شورت و کرس‌های آنها از نوع بی‌عفتی بود آنرا در جا پاره کرده و آنها را محکوم به دو سال پوشیدن شورت خشت مالی مردانه در انظار عمومی بکنند.

و من الله توفیق

مسائل علمی در کلاس‌های مختلط

نماینده ارومیه در مجلس گفت: برخی از مسایل اعتقادی اجازه نمی‌دهد دانشجویان بتوانند در کلاسی مختلط به مسایل علمی توجه کنند.

فرض بفرمایید استاد دارد می‌گوید: برای تولید آب، اکسیژن باید با دو تا هیدروژن قاطی بشود! اولاً از لحاظ اعتقادی اکسیژن غلط می‌کند با دو تا هیدروژن قاطی بشود. ثانیاً اکسیژن بدون آنکه خطبه‌ی عقدی خوانده شود بیجا می‌کند که با هیدروژن قاطی می‌شود. ثالثاً خود قاطی شدن یک کلمه‌ی غیر شرعی و مستهجن هست. بخورد توی سر علم، چطور آدم می‌تواند در کلاسی مختلط دستش را بزند زیر چانه زل بزند به قاطی شدن دو عنصر بی حیا و تولید آبشان را تماشا کند؟

استغفرالله ربی و من کل ذنبٍ اتوبه علیه.

الخلیج الفارس

توضیح: بعد از اینکه نیشنل جئوگرافیک باعث اتحاد ملی ما ایرانیان شد عمه‌جان را برای انجام یک مصاحبه سراغ آقای آلن کارل رییس گروه تدوین نقشه‌های این اطلس فرستادم. مصاحبه‌ی زیر حاصل این تخیل است:

عمه‌جان: جناب آلن این چه نقشه‌ای بود که شما کشیدید؟

آلن: منظور شما از «نکشه» اسم بود؟

عمه‌جان: بعله. منظور ما از «نکشه» نوشتن خلیج‌العربیّه است.

آلن: آه بعله. فراموش کرد. من وکتی دید بیست و هفت سال شما

کطبه کواند و فارسی-عربی صحبت کرد و ثارالله و جندالله و

جیش‌الله راه انداخت ما فکر کرد شما را کوشحال کرد که برای شما

کلیج فارس را کلیج عربی کرد.

عمه جان: شما بیخود کرد که عوض کرد. ما که خطبه نخوندیم.

مملکت که مال اونا نیست!

آلن: ولی کیلی کیلی بیکشید من هفتاد میلیون اسم ایرانی را نگاه

کرد هشتاد میلیون اسم عربی را دید. فگط کواست برای شما فیور

کرد.

عمه جان: نه از این محبتها نکنین. مگه نشنیدین که آیت‌الله حسن

روحانی هم گفته نباید نام‌های تاریخی عوض بشن؟

آلن: بعله حسن صحبت زیاد کرد. اما حسن فراموش هم زیاد کرد.

کمینی‌شهر را ما درست نکرد. کیابان کالد استانبولی را هم ما اسم

نگذاشت.

عمه جان: ببین مستر! من کار ندارم که شما کرد، یا آنها کرد.

ناصر کرد یا منصور کرد، ما با کسی شوخی خاکی نداریم. دست

به گریه‌ی ما بزنین اون روی سگمون میاد بالا، کپیش؟

فیلم امام

بناست بهروز افخمی از دوران کودکی امام فیلمی بسازد. با توجه به حرف و حدیث‌های فراوانی که وجود دارد بهتر است فیلم را از لحظه ورود امام به مملکت شروع کند:

دوربین را آهسته آهسته زوم کند به کره ماه و روی آن لکه‌های لوس و بی مزه و بی روح آنقدر ثابت بماند تا چهره‌ی امام ظاهر شود. صدابردار باید صدای الله‌اکبر گفتن مردم را قطع کرده سرود: ایران ایران رگبار مسلسلها را ببرد بالا تا کارگردان بتواند

با خونسردی دوربین را ببرد روی سرتیپها و سرلشکرهايي که بدون محاکمه تیرباران می‌شوند.

در اینجا برای چند لحظه باید تصویر تمام کادر امام که در بهشت زهرا دارد وعده‌ها را ردیف می‌کند بیاید رو و از دل جمعیت موجود در آنجا در حرکتی ناگهانی، به سرعت برق بازرگان در حال جک ملا نصرالدین تعریف کردن، بنی صدر در حال فرار، ایران در حال بمباران، دانشگاه در حال پاکسازی، ترکمن صحرا و کردستان و بلوچستان در حال کشتار به تصویر کشیده شوند. دقیقاً در همینجا، تمام صداها باید قطع شود و دوربین بسیار آهسته به طرف تقویم رومی‌ای که سال شصت را نشان می‌دهد حرکت کند و در حالیکه امام در متن «وچه وچه وچه» می‌کند، بگذارد تقویم تا سال شصت و هفت ورق بخورد اما بلافاصله زوم را باید عقب کش کند تا بیننده جوانهایی را که به صورت برگ خزان زده به زمین می‌افتند، نبیند.

از اینجا تا نهضت دو خرداد فیلم می‌تواند فکوس بماند روی تنها تصویر امام که لبخند می‌زند و سرود خمینی ای امام پخش شود. اگر کارگردان جزو جناح تمامیت‌خواه است می‌تواند فیلم را همینجا تمام کند ولی اگر به جناح اصلاح طلب تعلق دارد می‌تواند دوربین را بلغزاند به تصویر خندانی از خاتمی در حالیکه پشت سرش عکس بسیار اخم آلودی از امام از دیوار آویزان است.

سیل‌بند

آیت‌الله جنتی فرمودند آزادی مثل سیل است جلوی‌ش باید سیل‌بند بست! ایشان به مواد لازم برای ساختن چنین سیل‌بندی اشاره فرمودند، لذا بنده فهرست‌وار آنها را خدمتتان عرض می‌کنم:

- رهبری که وقتی بارش کج شد گریه کند و وقتی راست شد بگریاند.

- مجلسی که نمایندگان‌ش را امام زمان انتخاب کند.

- شورای نگهبانی که مشقهای مجلس را خط بزند.
- مجمع تشخیص مصلحتی که از آب گل آلود ماهی بگیرد.
- قوهی قضائیه‌ای که سلولهای یک در دو را به جای اتاق سی متری قالب کند.
- وزارت اطلاعاتی که بگشود و به دنبال قاتل بگردد.
- سربازان گمنامی که بعد از چاقو کشی بروند نماز بخوانند.
- دادستانی که جسم سخت داشته باشد.
- شهرداری که نوحه بخواند.
- رییس جمهوری که حرف بزند فحش بخورد و بخندد.
- متفکرینی که برای نجات اسلام رژیم را تبرئه کنند.
- سپاهی که زبان ببرد.
- بسیجی که قلم بشکند.
- صدا و سیمایی که صدایر و چهره خراب کن باشد.
- امامان جمعه‌ای که آسمان و ریسمان کنند.
- خدایی که صبر کوچکش چهل سال باشد.
- ملتی که دو چشم داشته باشد و تماشا کند.

فیلم کوسه

فیلم کوسه را ساخته‌اند اما ما می‌توانیم مدل خودمان را بسازیم. میان امواج خروشان یک اقیانوس عده‌ای را که کشتی‌اشان شکسته و ناخدایشان مست کرده و عربده می‌کشد در حال دست و پنجه نرم کردن با امواج نشان بدهیم. از آنطرف دوربین را ببریم روی یک عده عقل کل که با دلایل مسخره دارند اهن و تلمپ می‌کنند تا یک کوسه را بباورند و بیندازند وسط این امواج خروشان. وقتی نازهای شتری کوسه تمام شد و حمله‌های خرکی‌اش را شروع کرد، بد نیست برای چند ثانیه دوربین را روی دندانهای ریز و تیزش زوم کنیم. از این جا فیلم و آهنگش تغییر می‌کند و از حاشیه در حالیکه کوسه برای «گذر از بحران» امواج خروشان را می‌شکافد، ناخدا که در تصویر تنهاست سعی می‌کند پشت سر او به ساحل نجات براند. نزدیک ساحل نجات کوسه که ردای سرخی پوشیده، برمی‌گردد در دوربین نگاه می‌کند و کارگردان با تردستی صورت یک دولفین را با آن چال دوست داشتنی از صورت این «حیوان سرخپوش» بیرون می‌کشد و در جا فیلم کات می‌شود.

شیخ و خر

آخوندی و روباهی و گرگی به سوی می‌رفتند که این همسویی از
آخوند برآید.

در راه خری دیدند. گرگ گفت:

گر همراهی کنید، در چشم بهم زدنی نهاری مهیا کنم. روباه با
تمسخر از آخوند پرسید:

یا شیخ! شرع چه می‌گوید؟

آخوند با پررویی گفت:

باشد تا از خود شرع پرسیده در دمی باز آیم. پس بر خر سوار شد
و بر او سیخی بزد و خر چهار نعل از آنجا دور شد. گرگ و روباه
هر چه منتظر ماندند آخوند باز نیامد. چون غروب شد گرگ
بی‌تابی می‌کرد اما روباه آرام بود. گرگ از روباه پرسید: نگران
شیخ نیستی؟

روباه گفت: شیخ با شرع کنار آید، نگران خر هستم.

چاره

خرسی، عنتری را به مقام قضاوت گمارد. عنتر عدالت را به زشتی خود در آورد. عاقبت خرد و کلان داد برآوردند که عنتر باید برود. خرگوشی مردنی گفت:

اگر این عنتر برود بوزینه‌ای دیگر بیاید، چاره‌ای کنیم تا خرس برود.

نتیجہ تحقیق

مطبوعات: پس از دستگیری خانم فرشته قاضی شکنجه‌گران دماغ او را شکستند. فرشتگان به صورت اورژانس به حضور حضرت حق شتافتند و گفتند:

ای خالق هستی بنده‌ای از بندگان روی کره‌ی زمین دماغ «فرشته‌ای» را شکسته و آن را به گردن جراحان زیبایی می‌اندازد. خداوند عزوجل به جبرئیل دستور داد گزارشی از ماجرا تهیه کند. جبرئیل برای تحقیق به زمین آمد و چون به آسمان برگشت سرش شکسته بود!

پرسش و پاسخ

خداوند از جبرئیل پرسید: خامنه‌ای روی کره‌ی زمین چه می‌کند؟

جبرئیل پاسخ داد: قربان خدایی می‌کند.

خداوند لختی اندیشید و پرسید جبرئیلش کیست؟

جبرئیل پاسخ داد: نمی‌دانم اما عزرائیلش سعید مرتضوی است.

من و خاتمی و سفر آفریقا

داشتم فکر می‌کردم راجع به آفریقا رفتن خاتمی چیزی بنویسم اما خواب رفتم. خواب دیدم گیر قبیله‌ی آدمخواران افتاده‌ام. قبل از آنکه مرا توی دیگ بیندازند چند نفر که خاتمی را شکار کرده بودند از راه رسیدند. گفتم بیست میلیون رأی کار خودش را می‌کند، رییس جمهور را می‌خورند و من نجات پیدا می‌کنم. تا چشم سید به من افتاد به رییس قبیله گفتم:

حاج‌آقا! این وبلاگ نویس خوشمزه را بخورید بعد ما با هم گفتگوی «تمدنها» می‌کنیم!

بیست و دوم بهمن

آن مرد را آوردند. آن مرد را با «ایرفرانس» آوردند. قطب‌زاده هم آمد و لاکن او را بردند.

بازرگان نخست وزیر گردید. بنی صدر رییس جمهور شد. خلخال را حاکم شرع کردند. کرملی میوه فروش سردار سپه شد. بابا آب داد. ماما نان داد. من که فراری شدم، یکی اول یکی بعداً جان داد.

دارا و سارا پناهنده شدند. کبری و صغری خواهر بودند. کبری سنگسار شده است. صغری «رفیوجی» است. مراد و کرامت دوست بودند. مراد در جبهه شربت شهادت نوشید. کرامت جزو معلولین است.

ایران کشور ماست. کشور ما خیلی بزرگ است. ما سه رییس جمهور، دو فرمانده، و یک پادشاه داریم.

آن مرد شاعر بود. این زن نویسنده بود. آن پسر دانشجو بود. این دختر هنرمند بود. آن‌ها همه حلقه‌های یک زنجیر شدند.

آن گاوک پیشانی سفید، که حیوان است اما چون انسان است و «جسم سختش» شهره‌ی ایران و جهان است، سعید مرتضوی، دادستان تهران است.

این عراقی که شاهرودی است، رییس قوه‌ی قضاییست.

آن مرد که خندان است رییس جمهورِ اصلاح طلب یک ملت گریان است.

این برج و بارو که به آسمان است مال شورای نگهبان است. رفسنجانی که هیچ کاره‌ای است، رییس مصلحت نظام است. حضرت رهبر کمافی السابق رهبر مستضعفان جهان است.

این کارنامه‌ی نظام است. آن دو ستاره‌ی درخشان یکی بهشت زهرا دیگری زندان است.

مملکت همان ایران است اما دارالخلافه در تهران است. انتخابات مال کافران است. و لاکن چهار سالی یک بار، شرکت در آن وظیفه‌ی هر مسلمان است.

اینجا جمهوری اسلامی است. آنجا جهان است. اینجا بیست و دوی بهمن آنجا عصر ارتباطات است. ما در دهه‌ی فجر زندگی می‌کنیم. آنها در سده‌ی اینترنت. در خانه‌ی ما هر کس یک شهید دارد. در خانه‌ی آن‌ها هر کس یک قایق تفریحی دارد.

دارا در پیتزا فروشی کار می‌کند. سارا به فیزیوتراپی می‌رود. گردن او در تظاهرات کج شده است.

دارا و سارا به فرزندان خود فارسی یاد می‌دهند و برای آن‌ها نوار ایرانی می‌خرند. من به یک نوار آن‌ها گوش داده‌ام:

«آباد باشی ای ایران/ آزاد باشی ای ایران/ از ما فرزندان خود دلشاد باشی ای ایران»*

*- یمینی شریف

علت نگرانی

خری خواب دید که سلطان جنگل شده، پس طویله‌ی خود به سبک شیر آراست و به عرعر خود چرخشی «غُرشگون» بداد.
خرگوشی را دگران پرسیدند بهر چه تو نگرانی؟ گفت:
این خر شیر است و آن شیر خر، ترسم بازی این دو چو از حد بگذرد خرتوخر و شیردرشیر شود.

برو بیدار شو از خواب

خبر ملی شدن دفتر و دستک و مجموعه باستانی طوس فکورم کرده بود. خواب رفتم. حکیم ابوالقاسم فردوسی را خواب دیدم شاهنامه زیر بغل در جاده‌ی طوس می‌رفت که از ایران خارج شود.

جلو دویده سلام بلند بالایی کردم و گفتم:

حکیم! به کجا چنین شتابان؟

گفت: عوض آنکه ذره ذره ببرندم یکجا به پای خود می‌روم.

گفتم: شنیدی مقبره‌ات را دارند ملی می‌کنند؟

گفت: چرا مقبره‌ی آقا را ملی نمی‌کنند؟ مقبره‌ی من ملی نبود

می‌آمدند زیر لنگ‌های من برای آثار باستانی می‌گشتند، ملی بشود

چه شود!

گفتم: حکیم جان بد نیست امور به دست ملت بیفتد و نقش دولت

کمرنگ بشود.

گفت: هالوجان! این دولت رنگش کجا بود که تو بحث کمرنگ و

پر رنگش را می‌کنی؟

گفتم: نرو، بمان. سید رفتنی است. هاشمی رفسنجانی می‌آید.

گفت: برو بیدار شو از خواب! رستم یلی بود در سیستان، منش

کردم رستم دستان. این بابا شیخی بود در رفسنجان، شمایش کردید

رهبر ایران!

آموزش سربازان انگلیسی

یک کمیسیون حقوق بشر انگلیسی گفت سربازان انگلیس برای برخورد با زندانیان باید آموزش ببینند.

آموزش

خانم‌ها و آقایان محترم، سربازان گرامی. این موجود فلک‌زده که ملاحظه می‌فرمایید اسمش هست «زندانی». این دو تا گوجه فرنگی چشم‌های اوست که اگر انگشت بکنید توی آن‌ها طرف کور می‌شود. این تیکه گوشت ورقلمبیده رو که اینجا می‌بینید دماغشه که چنانچه با کیسه‌ی بکس اشتباهش بگیرید، این موجود تبدیل به بنز بی‌دماغ خواهد گردید. این چاک که سرویس شده دهان طرفه و آن تنها چیزهای سفیدی که این سیاه بخت دارد، دندان‌های اوست که اکثراً کرم خورده هستند و بدون هیچ ضربه‌ای خواهند ریخت چه رسد که کله‌ای به بزرگی و محکمی کله عالیجنابان بخورد به آنها. از این دو تا که بیخودی اندازه نارگیل هست نباید وزنه آویزان بشود و اگر با پوتین به آنها بکوبید یادتان باشد که امکان دارد بمیرد. در خاتمه توجه داشته باشید که سوارش نشوید. اگر شدید، عکس نگیرید چون جرمتان قابل دفاع نخواهد بود. گود لاک (همان من الله توفیق خودمان است).

بارانِ کک تنبانِ وردی

سقف‌ها و دیوارهای خانه کمال‌الملک که توسط خود او نقاشی شده بود بر اثر کمبود بودجه مرمت و زیادبود ریزش باران رحمت فرو ریخت. خاک بر سر این باران! اصلاً چیزی از آثار باستانی نمی‌داند. البته از دست مردم هم حرصش درآمده بود. نمی‌خواست بیاید، هی رفتند نماز باران خواندند. هی ورد و جادو و جنبل کردند. آخرش کک افتاد به تنبان باران و راه افتاد و آمد.

بارانِ کک تنبانِ وردی، خشمی دارد که خدا نصیب آثار باستانی نکند. می‌داند که با ملتی باستانی نمی‌شود در افتاد برای همین می‌افتد به جان آثار باستانی.

بعد از این خبر سخت نگران آرامگاه حضرت امام شده‌ام. خدا کند زمانی که مقبره آقا اثر باستانی می‌شود مملکت بودجه برای مرمتش داشته باشد و الا خشم بارانهای آن زمان فاتحه سقفها و دیوارهای مقبره‌اش را خواهد خواند.

به همین قلم:

- فرمایش و غیره
- یک وجب از تاریکی
- ایماها و اشاره ها
- فریادها

